

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

این واقعه‌ی مولمه‌ای که در جهان اسلام پدید آمده و احساسات بسیاری از مسلمین را در کشورهای مختلف اسلامی و حتی غیر اسلامی که مسلمانان در آن‌جا زندگی می‌کنند را برانگیخته، واقعا موجب تأسف بسیار بسیار فراوان است. مرحوم استاد قدس سره آقای حاج شیخ مرتضی حائری رضوان‌الله علیه در کلمات ایشان هست که مغرب زمین اگرچه در تکنولوژی پیشرفت کرده ولی از نظر مباحث انسانی و اخلاقی انحطاط شدید پیدا کرده. و کأنّ از درک بسیاری از مسائل معرفتی این‌ها عاجزند. و کأنّ قلوب آن‌ها و عقول آن‌ها در یک هاله‌ای از محجوریت قرار گرفته که مباحث بدیهی و روشن را هم یا انکار می‌کنند یا اعتراف به آن نمی‌کنند حتی افرادی در سطح بالای آن جوامع غربی، مثل رئیس جمهور، مثل نخست‌وزیرها، وزراء یا امثال این مقامات، و حتی دانشمندان آن‌ها. ممکن است یک دانشمندی باشد که در علوم تجربی مرتبه‌ی بالایی داشته باشد. اما در تحلیل مسائل معرفتی و عقایدی و امثال این‌ها عاجز باشد ناتوان باشد حرف‌های بچه‌گانه می‌زند. خب این مسئله‌ای که از رئیس جمهور فرانسه نقل شده که من توهین به اسلام را محکوم نمی‌کنم چون در کشور ما آزادی بیان است. خب سؤال این هست که آیا شما می‌پذیرید در کشورتان که شخصی به شخصی بخاطر آزادی و استناد به آزادی ضرب، جرح، قتل وارد بکند؟ می‌گوید آزادم هر کاری از دستم می‌آید می‌خواهم انجام بدهم، دیگری را بکشد، دیگری را مضروب کند دیگری را مجروح بکند، آبروی دیگری را ببرد. خب این‌ها را که اجازه نمی‌دهید. ما الفرق؟ چه فرق است بین این امور که قبول دارید آزادی نمی‌تواند مستند این اعمال واقع بشود و آزادی این‌قدر سعه ندارد که تجویز کند این امور را هم، برای همگان. چه فرقی بین این امور است و این که میلیاردها انسان را برنجانید؟ بر اثر این که توهین می‌کنند به پیامبری که آن‌ها او را قبول دارند و او را رسول الهی می‌دانند، داعی به خوبی‌ها می‌دانند، مذکر انسان‌ها می‌دانند آن‌ها را به واقعیت عالم توجه می‌دهد. کسی که خدای متعال او را توصیف فرموده است به این که «وَإِنِّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم، 4) و از هرچه بگذریم این معارفی که او آورده است روشن است که... حالا یک وقتی من یک پزشکی می‌رفتم تهران، او مسلمان بود ولی می‌گفت که این نابغه است. حالا این کلام غلط است یعنی این مسئله‌ی پیامبر از جنس نبوغ و این حرف‌ها نیست مسئله‌ی آخری است ولی اگر کسی توجه به رسالت و وحی و این‌ها هم نداشته باشد چنین آدمی، آدم معمولی نیست. این همه معارف، این همه مطالب که دانشمندان بزرگ، متفکرین بزرگ، اندیشمندان بزرگ، در مقابل گفته‌های او و مطالبی که او فرموده

که هر چه علم پیشرفت می‌کند در جوانب مختلف، گوشه‌هایی از صحت همان مطالبی که آن بزرگوار فرموده بر بشر آشکار می‌شود. حالا ما همه چیز را بگذاریم کنار، آیا عواطف انسان‌ها، مانند بدن آن‌ها اهمیت ندارد پیش شما؟ که اگر یک کسی سیلی توی گوش کسی زد می‌گوید آزادی این اجازه را نمی‌دهد و این حق را نمی‌دهد، آیا اگر سیلی نزد اما عواطف آن‌ها را، احساسات آن‌ها را لطمه‌دار کرد مضروب کرد، علاوه بر این، خود آن پیامبر عظیم‌الشأن به عنوان یک انسان، به عنوان رسول هم نگاه نکنید فرض کنید، آیا شما اجازه می‌دهید که آزادی بیان در این حد باشد که بیایند یک انسان اندیشمند و بزرگ را مسخره کنند؟ شما اجازه می‌دهید مثلاً ادیسون را بیایند مسخره کنند؟ انیشتین را بیایند مسخره کنند این‌ها فطرت انسانی، عقل عملی انسان؛ آیا این‌ها را تجویز می‌کند؟

بنابراین این مطلب از کوتاه‌بینی گوینده کاشف هست که متأسفانه وجود دارد و این واکنشی که حالا دیده می‌شود در جهان اسلام کمابیش پیدا شده واکنش صحیحی است و حتی باید خیلی بیش‌تر از این‌ها که جلوی این مسائل گرفته بشود. شما می‌دانید که اگر پرده کنار برود این جسارت‌ها در عالم ملکوت چه می‌کند؟ پیامبر عظیم‌الشأن، خاتم الانبیاء، حبیب اله العالمین، افضل الخلائق؛ این چیز خیلی عظیمی است و باید واقعاً سُفرای این کشور را بخواهند و اعتراضات شدید خودشان را اعلام بکنند، همه‌ی کشورهای اسلامی و غیر اسلامی حتی، و این کاری که الان بالاخره در بعضی از جاها شروع کردند که اجناس فرانسوی را تحریم کردند این هم بالاخره یک حرکت نمادینی است که خب آن‌ها را به فکر وادار می‌کند. بالاخره این اتفاق و اجماع بر اعتراض، کار بسیار شایسته‌ای است به خصوص از حوزه‌های علمیه، بزرگان علماء و روحانیت که ساکت گذاشتن از کنار این جور مسائلی که هر از چندی هم تکرار می‌شود، حالا چند ماه پیش هم این مسئله بود دوباره تکرار می‌شود و خدای ناکرده امثال این‌ها، مثل معاذالله آتش زدن قرآن شریف و امثال این‌ها، ما هیچ‌گاه به خودمان اجازه نمی‌دهیم به عنوان مسلمان که یک بزرگی را، یک دانشمندی را، و انبیاء گذشته را، حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام، حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام، ابراهیم علیه السلام و و... این‌ها را جسارتی به آن‌ها بشود معاذالله. خب باید همه‌ی ادیان دیگر هم و حتی کسانی که صاحب دین هم نیستند ولی عواطف انسانی دارند این‌ها نباید به خودشان اجازه بدهند. امیدواریم که خدای متعال کسانی را که این جسارت‌ها را روا می‌دارند و یا حمایت می‌کنند یا محکوم نمی‌کنند جزای مناسب‌شان را در دنیا و آخرت عطا بفرماید و ان شاءالله صحنه‌ی بشریت را از این جرثومه‌های فساد ان شاءالله پاک بفرماید.

خب بحثی که داشتیم این بود، دلیل چهارمی بود که اقامه شده بود بر این که در موارد عدم عجز عن التوریه، این‌جا اکراه صادق نیست یا حکم اکراه مترتب نیست.

دلیل چهارم عبارت بود از این که خب در اخبار حلف کاذباً اشاره‌ای به مسئله‌ی توریه نشده. جواب‌هایی از این استدلال داده شده بود جواب دیگری که بزرگانی مثل مرحوم سید قدس سره و محقق نائینی قدس سره دادند این هست که فرمودند علت این که خب اشاره نشده این هست که توریه هم کذب است این هم یک قسم کذب است. و بنابراین وقتی که کذب بود حرام است. حالا قسم حقیقی بخورد حرام است به نحو توریه هم قسم بخورد حرام است پس لازم نیست حالا که هر دوی آن‌ها حرام است توجه به او بدهند، بنابراین وقتی اکراه آمد هم حرمت او را برمی‌دارد کذب حقیقی را، یعنی این قسم از کذب را، هم آن قسم از کذب را، مع این که امام هم فرمودند که این کذب حقیقی در معرض خطر هم نیست آن کذب در معرض خطر هم هست چون بالاخره یک هنرمندی‌ای

می‌خواهد یک تسلطی می‌خواهد که لو نرود دستش باز نشود، ولی در کذب حقیقی که این حرف‌ها نیست. پس بنابراین این مطلبی است که مرحوم سید قدس سره و آقای نائینی به حسب تقریرات بیان فرمودند.

و مرحوم سید مطلبی را هم دارند که حالا عبارت ایشان را دو جور می‌شود معنا کرد. عبارت سید این است ایشان فرموده است که «أَنَّ الْوَجْهَ فِي إِطْلَاقِ أَخْبَارِهِ» یعنی اخبار کذب، حلف کاذباً، «أَنَّ التَّوْبَةَ لَا تَخْرُجُ الْكَلَامَ عَنِ الْكُذْبِ لِأَنَّ مَدَارَهُ (مدار الکذب) علی إظهار خلاف الواقع سواءً كان قاصداً أم لا» اظهار خلاف واقع بکنی این کذب است. خب وقتی که می‌گوید من فروختم توبه هم می‌کند، فروختم معنایی را قصد نمی‌کند فرض کنید، یا یک معنای دیگری غیر از انشاء قصد می‌کند توبه، اخبار مثلاً قصد می‌کند؛ اما آیا با این کلامش در ذهن مخاطب خودش این تفهیم را ایجاد نمی‌کند که من دارم واقعاً می‌فروشم؟ خب این خلاف واقع هست دیگر. خب کذب هم همین است کذب عبارت است از این که شما اظهار بکنید خلاف واقع را، حالا سواءً این که مدلول استعمالی شما هم خلاف همان واقع باشد یا مدلول استعمالی خلاف واقع نباشد ولی آن چیزی که به اراده‌ی جدیه تفهیم می‌کنی به مخاطب خلاف واقع باشد. این در هر دو جا وجود دارد چه در کذب حقیقی، آن‌جایی که شما هم قبول دارید کذب است و چه در توبه.

س: ...

ج: حالا الان فعلاً نقل کلام ... در توبه چیست؟

س: توبه هم باید این‌طور بیان بکنیم که در توبه هم با توجه به قرائن همان ... یعنی کاری به مراد جدی نداریم یعنی همان مراد استعمالی را وقتی با قرائن آن می‌سنجیم ...

ج: قرینه ندارد که.

س: چرا دیگر.

ج: در توبه که قرینه نمی‌آورد که.

س: نه، اصلاً قرینه توی همین مقامی که دارد می‌گوید بفروش، قرینه این هست که وقتی می‌گوید بعث یعنی دارد قصد انشاء می‌کند.

ج: چه قرینه‌ای هست؟ ظاهر آن هست دیگر. نه که قرینه‌ای هست. ظاهر آن این هست.

س: حاج آقا قرائن حالیه است دیگر. خیلی خب آن ظهور که نیست

س: ...

ج: می‌دانم این‌ها که ظهور ساز است

س: ...

ج: نه قرینه یعنی آن که بر خلاف

س: نه ما خلافتش را نمی‌گوییم.

ج: نه قرینه یعنی آن که برخلاف ظهور است. این ظهور ناشی می‌شود از اموری که این لفظ بر این معنا وضع شده ظاهر حال متکلم هم چه هست؟ این‌ها مجموعاً موجب می‌شوند یک ظهوری محقق بشود.

س: ظاهر حال دروغ و توریه با هم فرق دارند. من می‌گویم توی ظاهر حال هم با هم فرق ندارند.

ج: نگفتیم، ما گفتیم در ظاهر ...

س: نه شما الان بیان فرمودید با توجه به مراد جدی من دارم آن مطلب را، من توی توریه هم با توجه به قرائن اگر این نباشد که دیگر توریه نیست. با توجه به قرائن از مراد جدی آن همان مطلب برداشته می‌شود.

ج: خب ما هم همین را داریم می‌گوییم.

س: نه با توجه به قرائن از مراد استعمالی آن همان مطلب برداشت می‌شود.

ج: مورد استعمالی آن، نه حالا توضیح می‌دهم ان شاء الله، این‌طور نیست.

«فإلقاء الكلام الظاهر في خلاف الواقع لإرائته (يعني لإرائته خلاف واقع) كذبٌ كيف و إلا
لزم لغوية تحريم الكذب لإمكان التورية في جميع المقامات فيحصل مقصوده من الكذب و
لا يكون حراماً فتدبر» این ذیل، کیف؟ چطور می‌توانیم بگوییم که توریه کذب نیست و حال
این که اگر توریه کذب نباشد لغویت تحريم کذب لازم می‌آید، چرا؟ برای این که همه‌ی
جاهایی که شخص می‌خواهد دروغ بگوید بخاطر یک هدفی، خب می‌تواند توریه بکند به آن
هدف هم برسد بدون این که کار حرام انجام داده باشد. پس از این می‌فهمیم که توریه
هم کذب است و الا لازم می‌آید ...

س: حرام است ...

ج: هان ندارد عبارت، می‌گوییم، عبارت ایشان این است. کیف ... چون قبل از آن این
هست که این کذب است کیف و الا لازم لغوية تحريم الكذب.

خب اگر این ظاهر بدوی باشد این واضح الاشکال است که نه، لغویت حرمت کذب لازم
نمی‌آید و ممکن است که این کذب نباشد و این هم حرام باشد. یعنی ممکن است کذب از
نظر مفهومی شامل توریه نشود ولی در عین حال حرمت او لغو نباشد برای این که شارع
توریه را هم ممکن است که حرام کرده باشد. خود توریه را هم حرام بکند. و با این که
نمی‌شود لغت را تشخیص داد. ظاهراً مراد ایشان، همان‌طور که آقای اصفهانی فهمیده
این هست که می‌خواهند بفرمایند که این هم حرام است این توریه هم حرام است و الا
اگر این حرام نباشد، شارع کذب را حرام کرده باشد توریه را بیاید حلال بکند لغویت آن
قانونش لازم می‌آید. چون همه مخلص دارند و می‌توانند به جای او بروند توریه بکنند. این
فرمایش مرحوم سید قدس سره هست آقای نائینی هم عرض کردیم ایشان هم فرموده
این جهت را.

ما در این‌جا در دو مقام باید بحث داشته باشیم، یک مقام این هست که واقعاً توریه کذب
هست یا نه؟ و مقام ثانی است هست که حالا اگر توریه کذب نبود آیا واقعاً حرمت دارد؟

یا حرمت ندارد؟

اما مقام اول که آیا توریه کذب هست یا کذب نیست؟ محقق حائری دام ظلّه در فقه العقود مفصّل تقریباً وارد این بحث شدند که آیا کذب هست یا کذب نیست؟ و حاصل کلام ایشان این هست که ایشان هم می‌پذیرند که توریه کذب است. حاصل کلام ایشان با حذف آن قسمت‌هایی که حالا دخالتی در اصل مطلب ندارد این هست که ایشان می‌فرمایند که ما سه تا دلالت معمولاً توی کلامی که گفته می‌شود سه تا دلالت داریم یکی دلالت استعمالیه است و اراده‌ی استعمالیه‌ی متکلم، که اراده‌ی استعمالیه را هم ایشان این‌جوری معنا می‌کنند که عبارت است از این که با لفظ اشاره‌ی به معنا می‌کند به یک معنا، مثل این که با انگشت آدم اشاره می‌کند به یک چیزی، این‌جا با لفظ اشاره می‌کند و با این اشاره آن معنا را کأنّ به ذهن مخاطب می‌آورد آن را متجلی می‌کند. این اراده‌ی استعمالی است.

دو: اراده‌ی إخطاریه است یعنی این کلام را که می‌گوید و با آن اشاره‌ی به یک معنایی می‌کند حالا می‌خواهد آن معنا را به ذهن مخاطب بطور بدهد انتقال بدهد. و این اراده‌ی إخطاریه غیر از اراده‌ی استعمالیه است. جاهایی ما اراده‌ی استعمالیه داریم إخطاریه نداریم. یعنی نمی‌خواهد به ذهن کسی چیزی را منتقل بکند. مثال می‌زنند به این که مثلاً یک لفظی که مشترک لفظی است بین عدة معانی، این را به کار می‌برد و قرینه اقامه نمی‌کند، قرینه‌ی معینّه نمی‌آورد و حال این که خودش یک معنای خاصی را اراده کرده و از آن این لفظ را به قول ایشان اشاره کرده به آن. مثلاً گفته رأیث عیناً و از این میزاب مقصودش هست ولی قرینه اقامه نکرده. خب در این‌جا اراده‌ی استعمالیه وجود دارد اما اراده‌ی إخطاریه وجود ندارد حالا صلاح نمی‌داند الان، می‌خواهد این کلام را گفته باشد فعلاً گفته باشد. تا اگر به او گفتند حرف نزدی؟ بگوید گفتم، حالا شما نفهمیدید به من چه، خودش هم می‌داند که نمی‌فهمند. چیزی را نمی‌خواهد واقعاً به ذهن‌ها منتقل کند، ولی صلاح در این می‌داند که فعلاً یک حرفی را این‌جا بزند.

س: یعنی اشاره می‌کند به معنا؟

ج: به معنای اشاره می‌کند بله، یعنی لفظ را واقعاً اشاره می‌کند به معنا، یعنی لفظ را در همان میزاب دارد با این لفظ ... همان میزاب را قصد کرده و در آن دارد استعمال می‌کند. حالا ایشان استعمال را اشاره می‌گیرند. محقق خراسانی استعمال را افناء می‌گیرند افناء اللفظ فی المعنی، بعضی نه، جعلُ العلامة للمعنی قرار می‌دهند.

حالا این برای ما خیلی مهم نیست دیگر ایشان حالا توی این صدد هستند حالا دیگر حرف‌های شهید .. نقل می‌کنند که ایشان یک‌جا فلان چیز را گفته، آیا برمی‌گردد به حرف ما؟ چیز دیگری می‌خواهد بگوید؟ این‌ها حالا این‌جا برای ما موضوعیتی ندارد که معطل آن‌ها بشویم. آقایان خواستند مراجعه می‌کنند.

سوم: اراده‌ی جدیه‌ی حکائیه یا انشائیه و نحو ذلک است. می‌گوید به تعبیر من آن چیزی که شخص، دیگر به نهایت می‌خواهد این را حالی طرف بکند اگر یک معنایی را هم منتقل می‌کند قنطره است می‌خواهد با آوردنش آن را به ذهنش بیاورد. مثلاً اگر می‌گوید زیّد کثیرالرماد، درست است با کثیر و رماد و این‌ها معنایش را می‌آورد به ذهن او، ولی این‌ها مراد جدی او نیستند. مراد جدی او این هست که بفهماند که این آدم سخاوتمند است میهمان‌دار است. حکایت از او می‌خواهد بکند. از سخاوتمندی او، که این را

می‌گوییم اراده‌ی ... اسم آن را ایشان گذاشته اراده‌ی جدیه. این سه تا.

حالا در باب... ایشان می‌فرمایند کذب و توریه ببینیم توی چه چیزهایی این‌ها شریک هستند و توی چه چیزهایی شریک نیستند از این سه تا دلالت. حالا یک مثالی ایشان می‌زنند با این مثال تطبیق بکنیم می‌گویند که اگر کسی آمده به یک نفری که ثروتمند هست و اموال فراوانی دارد تقاضای کمک مالی می‌کند این آقا هم در جواب او می‌گوید من صفر الید هستم، این که می‌گوید من صفر الید هستم تارّه می‌خواهد بگوید یعنی این کلمه‌ی صفر الید را استعمال می‌کند در این که من چیزی ندارم مراد جدی او هم همین است که به او بفهماند من چیزی ندارم. اگر این هست دروغ گفته دیگر، یک وقت نه، می‌گوید صفر الید یعنی من الان، نگاه کن کف دست من را بین مو ندارد اصلاً. ولی مقصود او از این که صفر الید هستم این معناست که یعنی الان توی دستم چیزی نیست نه این که مال ندارد توی آن استعمال نکرده یعنی با این صفر الید بودن اشاره نکرده به عدم ثروت، اشاره کرده به همین که چیزی توی دست من نیست الان. اما همین آدم می‌خواهد چه چیزی را به او بفهماند؟ او چه برداشتی بکند؟ این که ثروت ندارم من هم فقیر هستم، پس در این معنا آن مراد جدی‌ای که او را مقصود بالافهام جدی است و در نهایت می‌خواهد آن را به طرف منتقل بکند چه در آن جایی که دروغ می‌خواهد بگوید و بگوید که واقعاً می‌گوید من از صفر الید مقصودم این هست که اصلاً مال ندارم فقیر هستم خودم، چه در آن جایی که نمی‌خواهد این را بگوید مقصود او این هست که فقط کف دستم الان چیزی نیست نه این ثروت ندارم، توی آن مراد سومی، اراده‌ی سومی، هر دو شریک است. که خلاف واقع است آیا همین کفایت می‌کند در این که تحقق پیدا بکند دروغ؟ و دروغ دائر مدار همین است؟ که از کلمات سید و آقای نائینی استفاده می‌شود؟ فقط دائر مدار همین است یا ما علاوه بر این یک چیز دیگری هم می‌خواهیم؟ که دروغ، دروغ بشود؟ و آن این هست که باید آن اراده‌ی استعمالیه هم منسجم باشد با آن اراده‌ی تفهمیه‌ای که خلاف واقع است اگر منسجم با آن نباشد دروغ نیست. لصدق الکذب شرطان؛ یک: این که آن مراد سوم، آن امر نهایی که می‌خواهد به ذهن طرف منتقل بکند خلاف واقع باشد؛ دو: این که مراد استعمالیه یعنی آن چیزی که این لفظ را مشیر به آن قرار داده و به آن اشاره می‌کند آن مشائر الیه هم، آن هم منسجم با او باشد؛ اما اگر منسجم نبود دیگر کذب نیست توریه است. همین مثالی که می‌زدیم اگر وقتی که می‌گوید انا صفر الید، این انا صفر الید استعمال شده باشد در این که لا مال لی، و اشاره شده باشد به این که لا مال لی، این‌جا اراده‌ی استعمالی با اراده‌ی جدی انسجام دارند. این می‌شود کذب، اما وقتی اگر گفته انا صفر الید اشاره‌ی به لا مال لی نیست اشاره به همین است که توی دست من چیزی نیست ولی مراد جدی‌ای که می‌خواهد به ذهن او منتقل بکند این است که مال ندارم این‌جا مراد استعمالی منسجم با مراد جدی نیست و چون منسجم نیست می‌گوییم کذب نیست در کذب هر دوی آن‌ها باید باشد هم باید آن مراد جدی سومی مخالف با واقع باشد و هم لفظی که استعمال کردیم، مستعمل فیهِ آن منسجم نباشد. ولی اگر منسجم بود کذب است منسجم نبود دیگر کذب نیست. ایشان می‌گویند ما برهانی بر این که بگوییم که در ... برهانی بر این مسئله نداریم که بگوییم کذب ذو شرطین است. و اگر آن شرط نبود دیگر کذب نیست ما برهانی بر این نداریم ولی آن‌چه که ما تبادر به ذهن‌مان می‌کند از واژه‌ی کذب، همین است که فقط آن امر سوم مخالف با واقع باشد. اما این‌که باید مراد استعمالی و اراده‌ی استعمالی هم منسجم باشد یا نباشد، این انسجام داشتن توی ذهن ما نمی‌آید که این شرط باشد. پس بنابراین نتیجه چه می‌شود؟ این می‌شود که توریه هم پس کذب است دیگر. چون آن امر سوم در هر دو وجود دارد.

س: اگر قصد نکرد چی؟

ج: چه را قصد نکرد؟

س: یعنی توی امر سوم اصلاً قصد نکرد لازم نیست همیشه مراد جدی را قصد بکند، می‌داند که او این‌طوری می‌فرماید ولی قصد نمی‌کند ممکن است یا نه؟ می‌داند او از این این‌طور می‌فهمد ولی من قصد آن را نمی‌کنم. ...

ج: حالا این فعلاً کلام ایشان است حالا ایشان این‌طور فرموده ببینیم آن می‌شود که چنین قصدی را نکند؟ ایشان می‌گوید اگر این قصد را نکند که اصلاً این توره نمی‌شود.

می‌فرمایند که بله از جلد دوم از صفحه‌ی 28 ایشان مطلب را شروع می‌کنند و می‌فرمایند که «إذا عرفت هذه الإرادة الثلاث قلنا إنّ فرق التورية عن الكذب الذي لا تورية فيه ليس في المعنى الذي يُخطر به ذهن السامع ولا في الدلالة التصديقية الجدية الذي يُريد إفهامها للسامع فلو قال (حالا این مثالش را دقت کنید همان مثالی که زدند) للمخاطب الذي يُطالبه للمال مثلاً» گفت «والله إنّ يدى خالية، قاصداً بذلك صرفه عن مطالبته المال بتخيّل كونه صفر اليدين من المال (این‌جا) لم يكن فرقٌ بين أن يقصد كذباً عدم امتلاكه للمال» اصلاً می‌خواهد بگوید مال ندارم «و أن يقصد توريةً خلّوً يده من وجود عينٍ مقبوضة» که الان چیزی در دستش گرفته باشد «فی أنّه» این دو تا فرقی نمی‌کنند در چی؟ «فی أنّه اراد (بالاخره) أن يخطر في ذهن السامع المعنى الاول» که لایمتمک شیئا. بالاخره چه به آن صورت و چه به این صورت می‌خواهد توی ذهن او بیاید که این مال ندارد دست از سر او بردارد برود پی کارش، این را می‌خواهد توی ذهن او بیاورد. «و أن يفهم حكاية المعنى الاول» که لا يمتلك شيئاً باشد. «و إنّما الفرق بينهما في الإرادة الاستعمالية حيث قد يجعل اللفظ بينه وبين نفسه إشارةً الى المعنى الاول» همان‌جور که واقعاً آن معنای اولی را می‌خواهد به ذهن او بیاورد لفظش را هم توی همان دارد استعمال می‌کند. «و قد يجعله إشارةً الى المعنى الثاني» که مستعملٌ فيه غیر از آن می‌شود که او اراده‌ی جدی آن را می‌خواهد به ذهن او بیاورد. «و لكنّه على كلا التقديرين يريد اظهار المعنى الاول للمخاطب إذ من الواضح أنّ فائدة التورية هي أن يفهم المخاطب غير المعنى الذي قصده المتكلم باستعماله» در آن‌جا این هست غیر از آن معنایی که به استعماله استعمال کرده می‌خواهد او بفهمد و الا اگر همان را بفهمد که توره نشده آن مقصدی که از توره دارد انجام نشده. «اما لو فهم المخاطب نفس المعنى المقصود حقيقةً فقد فسدت التورية و انتقضى الفرض كما هو واضح». خب پس بنابراین «و عندئذ يجب أن نرى أنّ المقياس في الكذب ما هو، هل هو مخالفة مدلول الجدى و هو الحكاية للواقع أو كون الدلالة الإخطارية أو الإرادة الاستعمالية غير منسجمه و غير مناسبة لدلالةٍ جديةٍ مطابقة للواقع» یا نه ملاک این است. که این مناسبت نداشته باشد با آن که آن واقعیت دارد. یعنی ملاک این است یا آن است که این منسجم نباشد؟ یا بعداً بگوییم که چی؟ بگوییم ملاک این هست که دو چیز باشد هم مراد جدی و آن را که در نهایت می‌خواهی به ذهن طرف بگویی مخالف واقع باشد و مدلول استعمالی شما هم منسجم نباشد بعد این را بحث می‌کنند تا آخر که توضیح دادم که دیگر مراجعه می‌فرماید. این نظر شریف ایشان است. ولی مرحوم امام قدس سره و این‌ها مخالف هستند. دیگر حالا بحث آن ان شاءالله برای جلسه‌ی بعد می‌ماند که حالا این یک مقامی است که حتماً حالا مراجعه هم می‌فرماید و ما برای حرمت توره هم بحث آن خیلی مفصل است نمی‌خواهیم وارد آن بحث مفصل خیلی طولانی بشویم و در باب کذب در مکاسب محرمه آقایان بحث کردند آن‌جا جای

بحث آن هست فقط این‌جا اشاره به آن مطالب هم اشاره‌ای می‌کنیم چون این جواب علاوه بر این که در استدلال چهارم هست در استدلال پنجم هم می‌آید و لعل در استدلال ششم هم در این بحث در آن‌جا هم می‌آید.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.